نوشتهٔ **گذری به کـوچه باغهـای شعر بیدل** **ظهوراللهٔ" ظهوری "**

در آسـمان مکتـب هنـدی زبـان فارسـی ،میـرزا عبالقـادر" بیـدل " سـتارهٔ درخشـانی اسـت کـه نورخیـال و معـرفتش سراسـر ایـن مکتـب را فراگرفتـه است .شعر بیـدل اوج پـرواز تخیـل شـاعرانه ایسـت کـه بـر بلنـدای آن تـاکنون هـیچ سـخنوری بـال نکشـوده اسـت.بیـدل درتـوالی سـه سـدّهٔ اخیـر برقلمروادبـی هنـدو پاکسـتان آسـیای میانـه و افغانسـتان فرمـانروایی داشـته اسـت .مکتـب یاطـرز بیـدل در سـه قـرن اخیـر، نـه تنهـامورد تقلیـدوپیروی سـخنوران پارسـی گـوی از سـاحل گنگـا تـا فراسـوی سـیحون بـوده اسـت ؛بلکـه برشـعر و ادب زبانهـای دیگـر ایـن سـرزمینهانیزتأثیر معینـی برجـای گذاشـته اسـت.چنانکـه درزبانهـای بنگـالی ،اردو،پشـتو ،ازبیکـی و غیـره ،عـده ای از سخنوران پیرو این مکتب بوده اند.

درکشـورماطرزبیدل رونـق بسزاداشـت.باایجـاد نهضـت مشـروطهٔ دوم ونشرسـراج الاخبـارو سـپس پیـروزی ایـن نهضـت در سـال1919 کـه اسـتقلال کشـور را درپـی داشت؛نخسـت درسـاحت نثروبعـد در شـعر،تحولی آغـاز یافـت کـه بانهضـت تجـدد ادبـی و بازگشـت بـه مکتـب خراسـانی کـه درکشـور همسـایهٔ مافـارس (ایـران کنـونی)رونماگردیـده بود؛همسـویی یافـت. ازان پـس نویسـنده گـان وشـاعران مـا درکنارطرزبیـدل، مکتـب نـوین ادبـی را رونـق بخشـیدند کـه امـروز ادبیـات مـا بـر پایـهٔ آن اسـتوار اسـت . امّـاطرز بیـدل ومکتـب ادبـی هنـدی بـه مـوازات رشـدمکتبهای جدیـد ادبـی درسـاحت نثربدسـت فراموشـی سـپرده شـد ؛ مگـر درعرصهٔشـعر در حالیکـه کـاملاً از بـین نرفـت ؛ ولـی رفتـه رفتـه از رونـق افتـاد. چـون سـخن از بیـدل وشـعروی اسـت ؛درینجـا بـه مقایسـهٔ شـعر بیـدل بامکتبهـای نـوین ادبـی نمـی پـردازم ؛بلکـه بـه جهـان بیـدل بـر میگـردم و شـمارا نیـز بـه سـیرو سـفر دریـن

گلـزار معـانی دعـوت میکـنم تـا لحظـاتی در شـکوه پـر تلالـؤ آن غـرق جـلال وجمـال گردیـد.اجـازه دهیدنخسـت ازهمـه بـه شناسـایی ایـن دُرج معـانی آغازکنیم و سپس به سیر در گنجینهٔ آثار بی بدیلش بپردازیم :

میـرزا عبـدالقادر بیـدل درسـال 1054هجـری مهتـابی برابربـه 1644 میلادی در شـهر" پتنـه " کـه بعـدها بـه عظـیم آبـاد تبـدیل نـام یافـت ؛چشـم بـه جهـان کشـود.نـام باسـتانی ایـن شـهر تـاریخی "پتلـی پـوترا " بـوده اسـت کـه درساحل رود " گنگ " موقعیت دارد. (1)

پـدرش عبـدالخالق مردسـپاهی بودکـه دراواخـر کـار ازان دسـت کشـیدو درسـلک درویشـان طریقـهٔ قـادری درامـد. هنگـامی کـه درکـانون خـانودهٔ وی کودکی پدیـد آمـد؛ ایـن افسـر درویـش صفت بـه تبـرک نـام بنیـاد گـذار طریقتش (شیخ عبدالقادر گیلانی) اسم اورا عبدالقادر گذاشت .

6 سـال ازعمـراین کـودک نگذشـته بودکـه عبـدالخالق روی درنقـاب خـاک کشـید وکـودک راتنهـا گذاشـت . ازان پـس کاکـای جـوانش سـر پرسـتی اورا بـدوش گرفـت و بـرادر زاده را بـه مکتـب فرسـتاد.بیـدل درمـورد تولـد خـویش و مـرگ نابـه هنگـام پـدرش چنـین گفتـه اسـت :

خورشید خرامید و فروغی به نظر ماند

دریا به کـنار دیگر افتاد و گـهر ماند

این کودک سه،چهارسال بیشتر به مدرسه نرفته بودکه روزی میرزاقلندر کا کا یش پای بدانجاگذاشت و روبرو به جدالی شد که سرنوشت بیدل را دگرگون کرد .در آنجا شاگردان بر سر یک موضوع نحوی به مشاجره پرداخته بودند. بزودی کاراین گفتگوی لفظی به زدوخورد کشید. میرزا قلـندرکه شخص

ص 15آثاروافکار مولانا عبدالقادر دهلوی،نگارش پرویزعباس داکانی درمقدمهٔ کلیات بیدل

عارف مشرب بود و به " علم قال " چندان اعتقادی نداشت ؛ برادر زاده را ازان پس از مـدرسه بیرون کردو به تحصیل خصوصی واداشت . بیدل درین وقت 10ساله بود. اودربارهٔ بیهوده گی مدارس آنروز گار چنین گفته است:

از مدرسه بر نخاست یک اهل دلی

ویران شود این خرابه دارالجهـر است

تا10ساله گی عبدالقادر قرآن را حفظ کرده و به چند زبان خوب آشناشده و به سرا یش شعرنیزآغـاز کرده بود. او زبانهـای اردو ، بنگـالی و سانسکریت را میدا نست ؛به فارسی،عربی و ازبیکی آشنابود.بدین ترتیب زیرتأثیرمحیط خانواده گی این کودکی که به نوجوانی پا میگذاشت؛با تعلیمات صوفیانه آشنا شدو رفته رفته درین طریقـت چـنان به کمـال رسیدکه خـود به یکی ازاقـطاب این فـرقه مبـدل گردید.

بیدل درجوانی به شغل آبایی روآوردو مدتی درسپاه شاهی واردخدمت نظام شد. مگر پس ازچندی ازین کاردست کشید؛ استعـفادادوبرای همیش ازپذیرش منصب دولتی ابا ورزید. هنگامی که عبدالصمد خان نظام الملک فرماندار دکن بیدل رابه سکونت درآنجا دعوت کـرد ؛ بیدل ضمن نامۀ تقدیر آمیز ازین میزبان مهربانش که حین آشوبهای دهلی مدت یکنیم سال درلاهورازوی پذیرایی کرده بود؛ چنین پاسخ داد:

دنیا اگـر دهنـد نجنبـم زجـای خـویش

من بسته ام حنای قناعت به پای خویش (1)

بدینگونه بیدل دردهلی ماندگارشد ؛ تا آنکه روز پنجشنبه پنجم برج صفر1133 هجری مهتا بی حوالی ساعت 6صبح چشم ازجهان بست ودرکنارخانۀ مسکونی

1- ص 32 مقدمه بر کلیات بیدل

اش جایی که 10سال پیش ازمرگش خود مدفن خویش را تعیین کرده بود ؛ به خاك سپرده شد. (2)

بیدل دراواخر ماه محرم به تب محرقه دچارشده و دربسترافتاده بود؛ تا آنکه بزودی بهبودی درمزاجش پدید آمد. به تصور آنکه ازین بیماری جانکاه رهایی یافته است؛غسل کرد و از بستر برخاست. مگر روز چارشنبه چهارم صفر به تب شدیدی دچارشد که گاه گاه ازهوش میرفت . دوستانش دربالینش تا صبح فردا بیدار بودند و هنگامی بیمار را ترک کردندکه چشم از جهان بست . بدین ترتیب بزرگترین شاعر زبان ما درنیمقاره روی در نقاب خاك کشید. بیدل که مرگ را پذیراشده بود؛آخرین سروده اش را در حالت بیماری در زیر بالینش گذاشته بود وزمانی که جسد شاعررا از بستر می برداشتند؛ این رباعی را اززیر متکایش یافتند که نوشته بود :

بیدل کلف سیاه پوشی نشوی اسرار گلوی نوحه گوشی نشوی
برخاك بمیرو همچنان رو برباد مرگت سبك است؛باردوشی نشوی

بیدل ترك تبار است.نیاکانش از قبیلهٔ ارلاس یابرلاس میباشند که بسیار پیش از تولد بیدل به هندوستان مهاجرت کرده بودند. به نظر اینجانب بیدل ازقبیلهٔ برلاس است؛ قبیله ای که تیمور منسوب بدان است . شواهد تاریخی و ازجمله شغل خانواده گی بیدل،نشان میدهد که نیاکان بیدل ازشمار آن افسران نظامی بودندکه درلشکر کشیهای میرز ابابربه خراسان و هند شرکت داشته اند.
هنگامی که ظهیرالدین محمد بابر 1486ـ 1529 م برهند دست یافت و دهلی را درسال 1525به مثابهٔ پایتخت امپراتوریش برگزید؛نیاکان بیدل در هند جایگزین شدند.

2ـ ص 32 همـــــــــــــــــــــــــــانجا

لقب میرزا شاهد دیگری است که نسبت خانوادهٔ بیدل را به شاهان بابری میرساند. از دیرباز رسم برین بوده است که فرمانروایانی که برسرزمین بیگانه دست می یافتند؛جهت استحکام قدرت خویش وابسته گان و اقوام شانرا با خود بدانجا میبردند ؛ مقام و جایگیر میدادند ؛ تا آنکه در توالی زمان اولاد شان به جزوی از ساکنین محل مبدل میشد.ازینرومیرزا بیدل نیز از قوم برلاس و نزدیک به خانوادهٔ شاهان بابری میباشد.

پیدایش بیدل مصادف به دوران فرمانروایی شاه جهان امپراتور بابری هند است . درین دوران هندو ستان رو به شگوفایی بود.صنعت وتجارت دران رشدمیکرد و به سبب امنیت رفاه نسبی درسراسراین کشوربه چشم میرسید.شاهجهان شخصیت دانشمند،هنردوست و ادب پروربود. دانشمندان،هنرمندان و شاعران راگرامی می داشت و ازآنها دلجویی میکرد. کاخ تاج محل در آگــره و تخت طاووس که نادر شاه افشار آنرا به فارس برد و اکنون درآنجا موجود است ؛دوشاهکار هنری دورهٔ شاهجهان میباشند که به کوشش این پادشاه هنرپرور ساخته شده است .

عرفان و تصوف نیز درین دوران در رونق بود. جریانات مختلف آن، نه تنها در میان مردم قبول عام یافته بود؛ بلکه اشرافیت درباری و ثروتمندان را نیز فراگرفته بود. بدین ترتیب شرایط عینی و ذهنی به رشد و تکامل فکری و معنوی بیدل از هرجهت مساعدگردیده بود. درینجا مجال آن نیست تابه تفصیل ازفراز و فرود زنده گانی بیــدل سخن بگوییم و به جستــجوی آن تذکــره های ادبی وسوانح نگارانی بپردازیم که زنده گینامهٔ بیدل را پیکاوی کرده اند.درپایان این بخش تنها ازقول" بندر بنداس" هندو متخلص به خوشگو شاگرد و هواخواه بیدل درکتاب " سفینه " مطالبی را نقل میکنیم تا منزلت میرزا در دوران حیاتش به شما روشن گردد:

" آن جناب (بیدل) از الهیات ، طبیعیات و ریاضیات کم و بیش چاشنی بلند کرده بود وبه طبابت و نجوم و رمل و جفر وتاریخ دانی وموسیقی بسیار آشنابود. تمام قصهٔ مهابهارت { را } که درهندیان ازان معتبرترکتابی نیست ؛ به یاد داشت ودر فن انشاءمنشی بینظیر بود...مؤلف هرروز به خدمتش میرسید...آن حضرت درفهم معنای توحیدومعارف پایهٔ بلند داشت .علم تصوف خوب ورزیده ومسائل را ازتحمل این فن به تحقیق کمال رسانیده {بود}. درین وقت جنید وبایزید وقت بود. در متأخرین هیچ شاعری به این عزّت و آبرو بسرنبرده که او {بیدل } داشت ... فقیردرمدت عمر که 56 مرحله طی کرده ،با هزاران مردم ثقه برخورده می باشم ؛ لیکن به جامعیت کمالات وحسن اخلاق وهمواری وشگفته گی و رسایی و تیزفهمی و زود رسی و اندازِ سخن گفتن و آداب معاشرت و حسن سلوک و دیگر فضائل انسانی همچو اویی ندیده ام . در عمر ... زیاده از هزار مرتبه به خدمتش مستفید شده باشم . " (1)

این بود شمه ای از خصائل بیدل از زبان شاگردش . با ارائهٔ این نقل قول اینک به بخش دوم ؛ یا به بررسی اندیشه های بیدل و چگونه گی اشعارش میپردازیم :

به کلام بیدل اگررسی ، مگذر زجادهٔ منصفی

که کسی نمی طلبد زتو صلهٔ دیگر مگر آفرین

پیش ازانکه به اندیشه های ژرف فلسفی وعرفانی بیدل بپردازیم ؛ برای آشنایی خواننده گان به طرز و اسلوب سخن بیدل ، کلام اورا از نظر زیبایی شناسی و تصویر نگاری به بررسی میگیریم و سپس اندیشه های اورا که در وراء این تصاویر گنجانیده شد ه است ؛ بازشکافی میکنیم . به این غزل توّجه کنید :

ازجیب هزار آیینه سر بر زده ای باز

ای گل زچه رنگ اینهمه ساغر زده ای باز

1 ـ ص 23 مقدمه بر کلیات بیدل ، چاپ تهران ؛ نگارش پروی عباس داکانی.

در خـلـوت شرمـت اثر ضبـط تـبسم
قفلی است که بر حــقهٔ گـوهرزده ای باز
افـروختـه ای چهره زتاب عـرق شرم
در کلـبهٔ مــا آتـــش دیگــر زده ای باز
با تیره دلی کس نشود محرم چشمش
ای سرمه چرا حلـقه به این در زده ای باز
احـرام گـلــستان تمـــاشای که داری؟
ای دیده به حیرت مژه ای بر زده ای باز

درین غزل نخستین چیزی که به نظر میرسد ، ترکیبهای خاص زبانی است که مفـاهیم تازه ای را دربرمیگیرند. درمصـرع اول درترکیب" جیب هـزار آیینه " صنـعت تشخیص به کار رفـته است .بیدل آیینه را شخـصیت بخـشیده و به آن لباس پوشانیده است تا دارای { جیب } یا گریبان گردد.

برای آنکه شاعـر فضـای این تصـویر راگسترده سازد ؛ وابستهٔ عددی " هزار " را بران افزوده است.

بدین ترتیب "گریبان هزار آیینه " دارای صنعت مبالغه نیز میباشد.اگر بیدل می گفت که درهزارآیینه چهره ات بار دیگر بازتاب یافته است ؛ این یک سخـن عـادی بود و کدام تخیلی را بر نمی انگیخت. امّا از گریبان هزار آیینه سربرون کردن یک تخیل شاعرانه میباشد.

در مصرع دوم نسبت آیینه؛ ساغرو رنگ صنعت مراعات النظـیر است که یکی دیگری راتداعی میکند. لازمهٔ ساغرزدن ؛ حالت نشأ و رهایی از قید وبند ضابطه های شناخته شده و معمول زنده گی است .

درینجا پرسش " ازچه رنگ ؟ " مبـین حالت تعجب است. به سخن دیگر بیدل درین مصرع میگوید :

چگونه شرابی نوشیده ای که سر ازپا نمی شناسی و چنان بیقراری که از گریبان هـزار آیینه ،جـلوه نمایی میکنی ؟

دربیت دوم بازهم به چنین ترکیبهایی بر میخوریم . " خلوت شرم " ؛ " اثر ضبط تبسُّم " . شاعـر در اینـجا شرم را که یک پدیدهٔ معـنوی و روانی است با خـلـوت که یک امــر حسّی است ؛ جمـع نمــوده وآنرا محــسوس ساخته است .ترکـیب " ضبط تبسُّم " دارای صنعت تضـاد است و تصویر متـقابل (پارادوکسی) دارد. تبـسُّم حــالت گـذراست وضـبط یا پایش آن است که مــیتواند به تبسُّم حـالت جاودانه گی بخشد.

در حالی که چنین حالتی در واقعـیت هستی تبسُّم وجـود ندارد . بیدل با ایجاد چنین ترکیبی نه تنها آنرا ممکن ساخته ؛ بلکـه بالاتر ازان بدان حـالت جاویدانه گی نیز بخشیده است . اگـربیـت را بصـورت کامـل در نظـر بگیریم ؛ این فـرد دارای صنعت مراعات النظیرنیز میباشد .

تبسُّم که لازمه اش دهن است به" گوهر " و دهن به صندوقچه (حُقّه) تشبیه گردیده است . قفل با صندوق و صندوق با خلوت از یکسو و هردو با جاویدانه گی و پایش تبسُّم که به صندوق قفل شدهٔ دور از انظار و محرم تشبیه شده است ؛تناسب دارند. مصرع دوم به غرض اثبات مصـرع اول به میان آمده وآنرا تکمیل کرده است.ازینرو صنعت ارسال المثل یا به قول شفیعی کدکنی" اسلوب معادله" را دربر دارد که در مکتب هندی ادب فارسی بسیار مروج است .

در مصرع اول بیت سوم " افروختن " به دومعنی به کار رفته است . " تاب عرق شرم " ترکیبی است تازه. درینجا افروختن در مصرع اول به مفهوم روشن کردن ودر مصرع دوم به معنای آتش زدن به کار رفته است . درمصـرع نخستین، چهره افروختن با تابش عرق شرم و ازین طریق درمصـرع دوم آتش زدن به کلبهٔ عاشق (دل عاشق) بیان یک حالـت روانی و تبدیل آن به یک حـالت حسی است که

از نگاه ادبی دارای صنعت ایهام است . اگر این بیت را در کلیتش در نظـربگیریم ؛ تصـویر زیبایی را بدست داده است.

دربیت چارم شاعر بازهم ازتشخیص کار گرفته است . وی هم سرمه را شخصیت داده و هم چشم رایکبار استعاره نموده وباردیگـر آنرا به خـانه تشبیه کرده است. خـانه ای که دارای دروازه است و سرمه گـرداگرد آن حلقه بسته است . سیاهی سرمه با تیره دلی نسبت داده شده ودر تشخیص ازان شخص سیاه دل و کینه توز استعـاره گردیده است . تعـجب شاعـر دران است که علـی رغـم این تیـره دلی، سرمه چطور توانسته است بر درخانۀ چشم دلـدارش حلـقه زند ومحـرم اسرار او گردد؟ درین بیت بیدل باردیگر اسلوب معادله رابکار برده است . حالت پرسشی در مصرع دوم این بیت از یکسو پدید آورندۀ تعجب و از سوی دیگر ناهنجاری زمانه را نشان میدهد .

در فــرد آخر ، ترکیب " احرام گلستان تماشا " از همان ترکیبهای خاصی است که بیدل بکار میبرد. احرام بستن به منظور ادای حج وزیارت بیت الله صورت می گیرد؛مگراین احرام بستن برای رفـتن به گلستان تمـاشاست ؛ نه بزیارت بیت الله.

در مصرع دوم این بیت " دیده " استعاره گردیده و شخـصیت داده شده است . به حیرت مژه برهـم زدن یا نظرکردن بسوی کسی یاچیزی بیانگرحالت خاصی است .حیرت که درشعـربیدل کار برد بسیار دارد؛ یکی از مقـامات تصـوف نیز هست که سالك با طی آن به مقـام فنـا یا فـنا فی الله میرسد . اگـر این بیت را در کلیتش بخـواهیم ساده بسازیم ؛ چـنین مفهـومی ازان بدست می آید : ای چشم، قصد زیارت چـه کسی را داری که احرام بسته ای و به حیرت دچـار شده ای ؟ چنین است ساختارکلام بیدل از نگاه ادبی و نحـوی که به غرض آشنایی شما به چگـونه گی آن یکی از ساده ترین غـزلهای کلیات حـجیم بیدل را ورق زدیم.

میرزا عبدالقادر بیدل در اشعارش تصویرهای پیچیده و استعاره های دور ازذهن و غریب بسیاردارد . سبک نگارشیش در شعرو نثر مخصوص خودش میباشد . ازین لحاظ، خصوصیت عمدهٔ شعر بیدل پیچیده گی کلام و تصویر و تداعی های دور از ذهن است که خوانندهٔ نا آشنا نمیتواند در نظر اول آنرادریابد . به این غزل توّجه کنید :

آب و رنگ عبرتی صرف بهارم کرده اند
پنجهٔ افسوسم از سودن فگارم کرده اند
گرد جولانم برون از پردهٔ افسرده گیست
نالهٔ شوقم چه شدگر نیسوارم کرده اند
زین سرشکی چندکازیادت به مژگان بسته ام
دستگاه صد چراغان انتظارم کرده اند
روزگار سوختنها خوش که دردشت جنون
هرکجا برقی است نذرمشت خارم کرده اند
تا نسیمی میوزد عریانیم گل کرده است
آتشم خاکستری را پرده دارم کرده اند
محملم درقطره گی آرایش صدموج داشت
تا شدم اگوهر بدوش خویش بارم کرده اند

درین غزل افزون بر ترکیبها ، استعاره ها و تشخیص ها " دستگاه صد چراغان انتظار " به تنهایی تداعیهای پیچ در پیچی است که شگافتن آن محتاج تأمل و دقت است و به یک نظر یافتن رابطه های این تصویر زیبا دشوار میباشد. اگر

1،برگرفته ازص 154کتاب"شاعر آیینه ها"نوشتهٔ داکترمحمد رضاشفیعی کدکنی ،چاپ1376تهران .

دقـت کنیم در می یابیم که سرشک بسته شده بر مـژگان به چـراغ ، صـف مژه هابه دستگاه تشـبیه گـردیده است .سرشکی که به یاد دلــدارش برمــژه هـایش جـاری شده ، آتش انتظار دیدار یارش میباشد که چون چراغ هر قطرۀ آن سوز دلش راتمـثیل میکـند.وابستۀ عـددی صـد بران خـصلت مبالغوی داده ؛ درنتیجه " صد دستگاه چراغان" این تصویر زیبارامبالغه آمیزوخیال بر انگیز ساخته است. درینگونه تمثیلها بیدل شاعر ترینِ شاعران است وهیچ کسی درین فن تاکنون به پای وی نرسیده است . به مثالهای زیرین توجُه کنید :

قیامت میکند حسرت مپرس ازطبع ناشادم

که من صد دشت مجنون دارم و صدکوه فرهاد

گلهـای این تبــسُم باغ فـلک ندارد

صدصبح اگر بخندد یک لب نمک ندارد

به چشم اعتبار از بیخـودی عمری جنون کردم

کنون چون اشک یک افتاده گی زنجیر میخواهم (1)

به این تصویرهای متقابل که آنهارا با استعاره های محسوس درهم میپیچد ؛ توجُه کنید :

گوش مروتی کو کازما نظر نپوشد   دست غریق یعنی فریاد بیصداییم

درین بیت " فریاد بیـصدا" دارای تضـاد یا تصویر مـتقابل است و ترکیب "گوش مروت " که استعاره می باشد؛بجای آنکه صدارا بشنود، از شاعـرچشم میگرداند. به عبارت دیگـر بیدل کارکردگوش راکه شنیدن است،به چشم داده است . برای

---

1 - صفحات 47،48،50 " شاعر آیینه ها " نوشتۀ داکتر محمد رضا شفیعی کدکنی چاپ سال 1376 تهرا ن .

آنکه این تغییـــر کارکـرد ، غریب به نظر نیاید ، آنرا " گوش مروت " خوانده و استعاره کرده است.

نفسها سوختم از هرزه نالی تا دم آخر

رسانیـدم بگوش آیینه فریاد خاموشی (2)

چنین است برخی از خـصوصیتهـای کلام بیدل . بررسی کامـل کلیات یکصد هزار بیتی بیدل ومطالعۀ مجموعۀ آثار گرانبهـــاء وی که درهمـه قالبها و وزنهـای عروضی طبع آزمایی کرده است ؛ سالهـــا وقت و حوصله میـخواهد. من به مثابۀ شاگرد ابجد خوان این مکتب درینجا به اجمال سخن میگویم و مدعی هیچگونه کشف وشهودی نیستم .بایادکردچند نمونه از کلام میرزا ، اینک به سراغ اندیشه و تفکر فلسفی و عرفانی بیدل میرویم تا با سیر درپیچ و خـم این گلزار معانی به شمّه ای از چگونگی اندیشه هایش نیز دست یابیم :

بیدل نفَسم کارگۀ حشر معانیست چون غلغـلۀ صور قیامـت کلماتـم

در عرفان و تصوف اسلامی دوجـریان عمـدۀ فلسفی رونـق داشته است . یکی از آنها جریان وحدت الوجودی و دیگرش جریان وحدت الشهودی است . عرفا و متصوفین مابه یکی ازین دوجریان، گرایش و دلبسته گی دارند. بیـدل که هم به عرفان اسلامی و هم به معارف هنـــدی دستـرسی دارد ؛ ازان دو مکتـب، تلفـیق مناسبی پدید آورده است. عرفان وتصوف بران است که درورای جهـان نیرویی هست که جهان ، اشیاو پدیده های آنرا بوجود آورده است .

این نیرو ، آفریده گار یا ذات مطلق است . صفت و خصلت اشیا و پدیده ها و همه موجودات جهان در زوالپذیری ، حرکت و تبدّل آنهاست .یگانه نیرو وذاتی که جاودانی است ، ذات مطلق یا خداست . این ذات است که " روح کل " نیز خوانده میشود .

2 ـ همانجا

بنابرین اساس تفکر عرفانی بر فلسفهٔ ایدیا لستی استوار میباشد . اندیشهٔ وحدت الشهودی آن است که خداپدیده ها و جهان راجدا ازخود آفریده است که متصوفین این مفهوم را به" همه ازوست "تعبیرمیکنند. اینگونه طرز فکرباتعلیمات دینی اسلامی همسانی و همسویی دارد .

تفکر وحدت الوجودی که ازتأثیر فلسفهٔ نو افلاتونی در عرفان اسلامی پدید آمده است ؛ بران است که هستی حقیقی تنهادرذات خداست وتمام موجودات دیگرنمودهایی هستند که به چشم میرسند؛مگر حقیقت ندارند. یا به قول مشهور " همه اوست ". به عبارت دیگر :" هرچیزی جز خدا سایه ایست که رشته ای از نوروجود بران تابیده است ... هستی همه از خداست و چیزی جز تجلیات اسمایی و صفاتی او ، وجود ندارد ". (1)

ازین نظرانسان که هدف آفرینش عالم است و به تعبیر عرفا" عالم صغری" نامیده میشود، به واسطهٔ تعلقات مادی از روح کل جداگردیده است . هدف اساسی انسان کامل رسیدن به روح کل و فناشدن دران است . آنچه که درمیان انسان و خدا حائل گردیده ،همین ظواهر یا تعلقات جهان مادی است .

برای رسیدن به مقصود ، سالک باید به این تعلقات پشت پا زند . برای رهایی انسان از زنجیرهای محسوس مادی که وی را درخود پیچیده است و نمیگذارد ، بروح کل تقرب جوید ؛متصوفین هرکدام مراحل و یا مقاماتی را تعیین کرده اند. به نظر آنها رهروان این راه با عبور ازین مقامات که با کوششهای سخت و ریاضتهای دشوار همراه است ؛ سرانجام میتوانند به محبوب خویش دست یابند.

1ـ ص 41 مقدمه بر کلیات بیدل (شرح احوال ، آثارو افکار مولانا عبدالقادر بیدل دهلوی) نگارش پرویز عباس داکانی به کوشش موصوف و اکبر بهاوند ، چاپ 1376 تهران در 3 مجلد.

بیدل رهــایی ازبـند تعلـقات و هــوای نفس ورسیدن به خـدا(ج)راچنین تصویر میکند:

آفتاب در کار است ، سایه گـو به غـارت رو

چون منی اگر گُـم شد چون تویی بدل دارم (2)

به بزم وصل نام هستیی عاشق نمی گنجد

زفکر سایه بگـذر آفـتاب است آفتاب من (3)

به باورمتصوفین انسان نمیتواند ازراه شناخت حسی به عالم معنی یاحقیقت مطلق که به گفتۀ آنها در وراء این جهان وجود دارد ؛ دست یابد . بیــدل درین مـورد میگوید :

حضورمعنیم گم گشت تا دل برصُوَربستم

مژه واکردم و بر دیدۀ تحقیق در بستم (4)

حس و عقل که دو ابزار شناخت انسان از جهان و پدیده هاست ؛ از نظر عرفـا نمـیتوانند انسان را به عالم معنی رهنمـون گردند. این امر فقـط ازطریق شهود و اِشراق میسر میگردد. لازمۀ شهود و اشراق عشق است ، نه خرد.

صورت کامل این اندیشه که از تعلیمات سهروردی شهید به ادبیات عرفانی ما راه یافته است وبیش از همه در عرفان عشق مولانا جلال الدین بلخی ومرشد وی شمس تبریزی تبلور دارد ؛ پایۀ اساسی تعلیمات بیدل را نیز تشکیل میدهد. حافظ درین مورد گفته است :

در ازل پرتو حسنت زتجلی دم زد   عشق پیداشد و آتش به همه عالم زد

بیدل درین مورد اشارات بسیار دارد . به این ابیات توجُه کنید :

2 ـ ص 41 مقدمه بر کلیات بیدل ، چاپ سال 1376 تهران .

3ـ صفحۀ 43 مقدمه بر کلیات بیدل .   4 ـ همانجا

فنای موج تلافی گرش بقای محیط است

نکشت عشق کسی را که خونبها تو نباشی

هـرکجـا عشق شمعـی افروزد صـد خرد یک فتیله میسوزد (1)

بیدل این عشق را به خردستیزی و حتی جنون عارفانه نسبت میدهد و آنرا یگانه راه رسیدن انسان به جهان حقیقی می پندارد .

به حسرت خویش را دیوانهٔ ادراک میکردم

جنون ناتوانم جیب مژگان چاک میکردم (2)

بیدل تو جنون میکن و زین ورطه بدرزن

عالم همه زندانی عادات و رسوم است (3

گر عروج آهنگی از زندانگهٔ گردون برا

می سراپا نشأ شد تا دامن مینا گرفت (4)

عارف به خدا میرسد از گردش چشمی

در نیم نگه بحر هماغوش حباب است (5)

به غیر از نفی خود اثبات وحدت مشکل است اینجا

کـــتانم پنبـــه گـــــردد تا ببـــالد آفــتاب مـن (6)

درتعلیمات عرفانی بیدل درموردمسائل گوناگون زنده گی وهستی ،نقش انسان

---

1 ـ ص 78 مقدمه بر کلیات بیدل ، چاپ 1376 تهران

2 ـ ص 79 همانجا

3 ـ ص 79 همانجا

4 ـ ص 80 مقدمه بر کلیات بیدل نوشتهٔ پرویز عباس داکانی

5 ـ ص 43 همانجا

6 ـ ص 43 همانجا

درین جهان، هدف زنده گی،مرگ ،آخرت ،میعاد ،اخلاق ،مناسبات اجتماعی و غیره سخن رفته است. درینجا مجال آن نیست تا اینهمه موضوعات گوناگونی راکه درکلیات پرحجم بیدل مطرح گردیده است؛ به بررسی بگیریم .به یکی،دو مطلب بسنده میکنیم : 1ـ زنده گی و مرگ از نظربیدل چیست ؟ بشنوید که چه میگوید :

دل به زبان نمیرسد ، لب به فغان نمیرسد

کس به نشان نمیرسد ، تیر خطاست زنده گی (7)

مرگ غافل نیست از صید نفس آتش از خس بر نمیگیرد نگاه (8)

هرکه آمد سیر یأسی زین گلستان کرد و رفت

گرهمه گل بود خون خود به دامان کرد و رفت (9)

با همهٔ این تعلیمات ، بیدل انسان را به تلاش ، کوشش و مجاهدت در زنده گی فرا میخواند و نور امیدرا در دل انسان آگاه بر می افروزد :

مـآل کوشش یاران درین بساط چه باشد ؟

به باد رفـتن و بر محمـل رضا ننشستن (1)

پیش غرور فلک عجز بشرروشن است

مرد کمان نیستید نوحه به بازوکنید (2)

آنـچه میگویند عنقـا ای زخود غافل تویی

گر توانی یافت خودرا مطلبی نایاب نیست (3)

7ـ ص 82 همانجا 8 ـ ص 83 همانجا 9 ـ ص 83 همانجا

پانویسهـا **:** شماره های **1،2** ص 85 مقدمه بر کلیات بیدل ، نوشتهٔ پرویز عباس داکانی و اکبر بهاوند ، چاپ سال 1376 تهران. 3 ـ ص 84 مقدمه بر کلیات بیدل.

همت تو اگر کمند شود   آسمان تا کجا بلند شود
جهد دانایی است جهل مگیر   درطلب فیضهاست سهل مگیر
مژه واری اگر پر افشانیست   رَستن از دامگاه حیرانیست
شبنمی گر به جهد میتا زد   اشک را آفتاب میسازد (4)

این بود نگاه گذرا به زنده گی و کلام بیدل که به شما شنونده گان گرامی تقدیم گردید . امید وارم از بحر بیکران اندیشهٔ بیدل ، قطره هایی نیز نصیب شما گردیده باشد.ازتوجُه همهٔ شما سپاسگذارم .

یاد داشت : این نوشته به مناسبت عُرس ابوالمعانی میرزا عبدالقادر بیدل که از جانب " انجمن دوستداران فرهنگ آریانا " به تاریخ 18 می 2002در شهر امر فورست هالند برگزار گردیده بود ؛ ترتیب و دران محفل به خوانش گرفته شده بود؛ آنرا بی کم کاست درینجا یکبار دیگر به نشر میرسانم.

4ـ ص 80 همانجا .